مدايح بي‌صله (اشعارِ تا سالِ 1369)

روزنامه‌ي انقلابي

و چون نوبت ِ ملاحان ...

ميان ِ کتاب‌ها گشتم ...

خواب‌آلوده هنوز ...

من هم‌دست ِ توده‌ام

پيغام

جهان را که آفريد ؟

نمي‌توانم زيبا نباشم ...

نمي‌خواستم ...

در جدالِ با خاموشي

1. من بامداد م سرانجام ...

2. در بيمارستاني که بستر ِ من ...

انديشيدن ...

سحر به بانگ ِ زحمت و جنون ...

جخ امروز از مادر نزاده‌ام ...

دست زي دست نمي‌رسد

هميشه همان ...

سلاخي مي گريست ...

پس آن‌گاه زمين ...

شبانه ( به فريادی خراشنده ...)

اين صدا ديگر ...

بُهتان مگوي

تو باعث شده‌اي ...

با بروني‌يفسکي

غم‌ام مدد نکرد ...

کريه اکنون...

سپيده‌دم

کويري

کجا بود آن جهان...

بوتيمار

ترانه‌ي اشک و آفتاب

بِسوده‌ترين کلام است دوست‌داشتن...

تنها اگر دمي...

مرد ِ مصلوب...

جاني پُراز زخم...

شبِ غوک

ترجمانِ فاجعه

در کوچه‌ي آشتي‌کُنان

سرود ِ قديمي قحط‌سالي

ترانه‌ي ِ اندوه‌بار ِ سه حماسه

شبانه

دوست‌ات مي‌دارم بي...

سرودِ آواره‌گان

نلسن مانده‌لا

يک مايه در دو مقام

1.دل ام کپک زده، آه ...

2.غريوي رعد آسا ...

پرتوي که مي‌تابد از کجاست؟

حواي ديگر

اي کاش آب بودم...

تِک‌تِک ِ ناگزير را برمشمار...

توازي‌ ردِّ ممتدّ ِ ...

چشم‌هاي ديوار

شيهه و سم‌ْضربه...

پاييز ِ سن‌هوزه